

حقوق و تغییرات اجتماعی^(۱)

دکتر حشمت اله سماواتی

عضو هیئت علمی دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری

مقدمه

مقاله حاضر شامل شش قسمت اصلی مربوط بهم است که در واقع آنچه مورد بحث قرار خواهد گرفت آن قسمتی از جامعه شناسی است که رابطه مابین حقوق و جامعه را توضیح می دهد. موضوع بحث، حقوق و تغییرات اجتماعی است که بسیار گسترده و مبهم می باشد، به طوری که در یک مقاله کوتاه به سختی می توان تعداد کمی ممیزات ساده ترسیم نمود و ملاحظات ابتدائی بر آن داشت. مع هذا تلاش شده است تا به سوالات ذیل پاسخ داده شود:

آیا حقوق می تواند تغییر اجتماعی ایجاد کند؟

آیا رابطه یا روابط متقابل و طرفینی مابین حقوق و تغییرات اجتماعی وجود دارد یا خیر؟

بنابراین نقش قوانین مصوب، دادگاهها، و حقوقدانان در تغییرات اجتماعی مطرح می گردد، همچنین در این رابطه نقش حقوق در انقلابات و اینکه چگونه در دست دولتها و طبقه حاکم به عنوان ابزاری برای ایجاد تغییرات اجتماعی مورد استفاده قرار می گیرد مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

۱ - مقاله حاضر قبلاً بطور ناقص در یکی از جرائد یومیه به طبع رسیده بود که اینک متن کامل آن همراه با اصلاحات تقدیم حضور خوانندگان می گردد.

بخش یک - آیا حقوق می تواند تغییر اجتماعی ایجاد کند؟

عده ای بر این باورند که اختلاف بین دو گروه که یکی معتقد است که حقوق می بایستی در اساس پیرو باشد نه پیشرو و این پیروی نیز باید بطئی انجام پذیرد، و گروهی دیگر که عقیده دارند که حقوق باید یک عامل تعیین کننده و طبق استانداردهای جدید باشد، یک مطلب تجدید شده تاریخ تفکر حقوقی می باشد. این مقوله قبلاً توسط نظریات متعارض ساوینی (Savigni) و بنتام (Bentham) به تصویر کشیده شده است.

ساوینی عقیده داشت که فقط آن زمان که یک عرف معمول به طور کامل گسترش پیدا کند قانونگذار می تواند و می بایست مبادرت به وضع قانون بر مبنای این عرف نماید.^(۲)

در تعارض با این عقیده، بنتام به اثر حقوق اصلاح کننده که به طور معقول وضع شده باشد قائل است. این طرز تفکری و پیروان او بود که پارلمان انگلیس را به یک حر به قانونگذاری فعال مبدل کرد که بتواند در اصلاحات اجتماعی (که از یک طرف در جواب به نیازهای اجتماعی و از طرف دیگر خود محرک این نیازها بود) موثر واقع شود.^(۳)

مارکسیستهای سنتی معتقدند که حقوق یک اثر است نه یک موثر، معلول است نه یک علت و به عنوان آن قسمت از ساختار برتر نقش کم اهمیت تری در نظم اقتصادی بازی می کند و در واقع یک فرآورده توزیع قدرت مابین طبقات مردم می باشد.

اما امروز کسی نفی نمی کند که حقوق نیروی محرکه ای برای تغییرات اجتماعی می باشد. نویسندگانی می گویند حقوق به طور آشکار و نزدیک در تغییرات اجتماعی دخیل است، هم به عنوان علت و هم به عنوان اثر و معلول. این نسل حداقل به طور جدی طرفدار نظریه اجتماعی حقوق می باشد. نظریه ای که حقوق را، به هر صورتی که باشد، دست کم فرآورده فشارهای عمومی

۲ - ارلیک، (Enlick) حقوقدان اطریشی، عقیده به «حقوق زنده مردم» بر اساس رفتار اجتماعی داشت. او بیان نمود که استانداردهای پذیرفته شده از سوی مردم، اعم از عادات مذهبی، رسوم خانوادگی و یا روابط تجاری در حقیقت حقوق هستند، اگرچه هرگز به وسیله دولت به رسمی شناخته نشوند و یا به صورت قانون در نیایند.

۳ - رجوع کنید به:

اجتماعی می داند که در کنار این فشارها حرکت نموده و در زوایای مختلف جامعه مستقیماً تأثیر می گذارد. سپس وی می افزاید:

همه تغییرات حقوقی موجب تغییرات اجتماعی نمی گردند، ما می توانیم بین چهار نوع عملی تغییر حقوقی براساس نقطه بروز یک تغییر و نقطه نهایت تأثیر آن تمایز قائل شویم.^(۴) فقط یکی از این چهار نوع تغییر (یعنی آن تغییری که در خارج نشأت گرفته اما در داخل سیستم حقوقی حرکت نموده و تأثیر آن در خارج از این سیستم می باشد) تغییر اجتماعی حقیقی توسط حقوق می باشد.

بخش دوم - معنای تغییر اجتماعی

در اینجا ما قصد نداریم یک تعریف دقیق از «تغییر اجتماعی» به عمل آوریم لکن در این مقاله تغییر اجتماعی به ترتیبی از روشهای اصولی که مردم یک جامعه در رابطه با یکدیگر در خصوص مسائل اقتصادی، دولت، آموزش، مذهب، زندگی خانوادگی، زبان و دیگر عملیات متقابل بنیانی بشری اعمال می کنند، ارجاع داده می شود.^(۵)

گفته شده است که یک تغییر اجتماعی دارای دو جنبه است: جنبه ای که به سختی در قالب لغات گنجانیده و توصیف می شود و مهمتر از جنبه دوم است که می شود به عنوان جنبه گذرانی خوانده شود: تغییرات اجتماعی گسترده ای هستند که روز بروز صورت می گیرد؛ به عبارت دیگر آنچه امروز واقع می شود، می گذرد و فردا چیزی نوین جایگزین آن خواهد شد.

جنبه دیگر آن عبارت از جنبه احساسی است، مردم تغییرات اجتماعی را احساس نموده و تفکر می کنند. این جنبه نیز بسیار حیاتی است، در واقع باید گفت احساس تغییر بر همه جوانب حیات

۴ - رجوع کنید به:

Friedman Lawrence M., General Theory of law and social change, in LAW AND SOCIAL CHANGE, Edited by Ziegel Jacob S., osgoods Hall shcool, 1973, p. 21.

۵ - رجوع کنید به:

Nagel stuart S., Overview of law and social change, in LAW AND SOCIAL CHANGE, Edited by Nagel stuart S., Sage publication, 1970, p. 8.

انسان غلبه دارد^(۷)

بخش سوم - روابط متقابل مابین حقوق و تغییرات اجتماعی

زندگی اجتماعی شرط خلق حقوق است و محتوای حقوق در برگزیده شرایط اجتماعی می باشد^(۷) با این حال این تنها شرایط اجتماعی نیست که بر حقوق تاثیر می گذارد، قواعد حقوقی نیز ممکن است اثر تعیین کننده ای در جهت توسعه در جامعه داشته باشند. نتیجه اینکه یک تاثیر متقابل مداوم بین قواعد حقوقی و شرایط اجتماعی وجود دارد.^(۸)

تغییرات حقوقی محققاً نقش عمده ای در تغییرات اجتماعی و بالعکس بازی می کنند. (اگرچه این تاثیر در جوامع سنت گرا یا در طرز تفکر جامعه شناسی سنتی ممکن است کمتر باشد).

یک تحقیق نشان داده است که در آمریکا هفت نقش مهم اجتماعی که به طور میانگین در راس

دیگر نقشها قرار دارند عبارتند از:

۱- مصرف کننده

۲- عضو خانواده

۳- شهروند

۴- مستخدم

۵- مالک ملک شخصی

۶- مستاجر

۷- عضو گروه اقلیت

این رلهای اجتماعی در پنجاه سال گذشته به طور وسیعی دستخوش تغییرات شده اند، و تغییر

۶- رجوع کنید به ماخذ مذکور در نت ۳، ص ۱۷

۷- هانری لوی برول می گوید: حقوق اجتماعی ترین امر اجتماعی است و بیش از مذهب و زبان و هنر سرشت نهائی گروههای اجتماعی را نشان می دهد قواعد قضائی یک کشور آینه تمایلات و آرزوها و روابطی است که در سال تیرههای اجتماعی وجود دارد» نقل از ارمان کوویله - جامعه شناسی قضائی - از حقوق و جامعه شناسی گزیده و ترجمه دکتر مصطفی رحیمی - انتشارات سروش - ۱۳۷۱ - ص ۴۵

۸- رجوع کنید به:

در آنها باعث تغییر حقوقی گردیده است که این هم به نوبه خود موجب تغییرات بیشتر اجتماعی در یک دایره بدون پایان گردیده است.^(۹)

با وجود این همان طور که در ذیل ذکر خواهیم کرد همه تغییرات حقوقی موجب تغییرات اجتماعی نمی گردند، چرا که بسیاری قواعد و تصمیمات حقوقی وجود دارند که فقط بر یک تعداد محدودی از مردم تاثیر می گذارند. به همین منوال، همه تغییرات اجتماعی باعث تغییرات حقوقی نمی شوند. برخی از جنبه های اقدامات متقابل انسانی در بسیاری از جوامع تحت پوشش قواعد حقوقی رسمی قرار نمی گیرند.

بخش چهارم - تغییرات اجتماعی توسط حقوق

(الف) مفهوم تغییرات اجتماعی توسط حقوق

اگر ما کلمه حقوق را در یک مفهوم وسیع به کار ببریم به نحوی که ناظر بر سیستم گسترده ای از آلات، موسسات، جریانات و اشکال که شامل دادگاهها، مجموعه قانونگذاری، مجموعه قوه اجرائی، پلیس، کلیه ارتش، کارمندان و دفترداران، مستخدمان، کارکنان دولتی و نمایندگی های آنان در کشورهای خارجی بشود، در واقع یک مترادف برای کلمه دولت است و تقریباً نیاز به دلیل ندارد که هر تغییر بزرگ اجتماعی (و محتملاً در هر تفسیر کوچک آن) توسط و در داخل حقوق صورت می گیرد. بنابراین، اعلامیه های جنگ و دستگیری مخالفین نیز حقوق محسوب می گردد.

لکن هنگامی که مردم از تغییرات اجتماعی توسط حقوق صحبت می کنند یک مفهوم معتدل از حقوق در ذهن دارند. آنها به تعداد محدودی موسسات که در اساس حقوقی هستند می اندیشند، و تغییر رسمی، یعنی تغییری که قاعده حقوقی را مورد استفاده قرار می دهد در ذهن دارند. به عبارت دیگر، مردم گرایش به این دارند که عبارت «تغییر اجتماعی توسط حقوق» را به تغییری که بر اثر عمل حکومت که در بردارنده اشکال معینی از قانونیت می باشند اطلاق کنند.

درباره این طرز تلقی از تغییر اجتماعی توسط حقوق، فریدمن می گوید:

«برای مثال، یک کشور آمریکای لاتین ممکن است روش‌های مختلفی را برای اصلاح اراضی انتخاب کند. یک روش این است که قانونی را وضع کند که مقدار زمینی را که باید در دست یک خانواده باشد محدود کند و یک سیستم پرداخت خسارت برای آن دسته که زمین بیش از حد معین دارند تعیین کند و محکمه‌ای (a tribunal) برای رفع اختلافات تاسیس نماید.

اجمالاً دولت یک سری مقررات برای انتقال منظم زمین از یک طبقه به طبقه دیگر اجتماعی را وضع می‌کند. ای اقدام توسط خیلی از مردم (اگر موثر واقع شود) به عنوان یک تغییر اجتماعی توسط حقوق قلمداد خواهد شد. ولی اگر دولت بدون گذراندن قانون صرفاً اقدام به مصادره اراضی کند، یا اجازه دهد که کشاورزان خود زمینها را بگیرند، یا عمل آنان را نادیده بگیرد، و یا مشمول عفو قرار دهد (همان طور که در رژیم آئنده در شیلی واقع شد)، این یک تغییر اجتماعی توسط حقوق خوانده نخواهد شد. حتی اگر حکومت و دولت به طور عمیق دخالت داشته باشند، و این اقدامات را توسط برخی ضوابط بتوان توجیه کرد.^(۱۰)

(ب) قوانین مصوب و تغییرات اجتماعی

همان طور که قبلاً ذکر شد حقوق و موسسات حقوقی یک نقش حیاتی در تغییرات اجتماعی، با تاثیر گذاشتن بر منافع موافقان و مخالفان، تغییر بوسیله به رسمیت شناختن، تشویق کردن یا ممنوع نمودن اموری، می‌تواند داشته باشد. در این رهگذر نقش قوانین مصوب، اساسی می‌باشد. لکن عکس العمل قانونی در مواجهه با یک مشکل اجتماعی، در داخل تغییر نرمها (norms) و

استانداردهای حقوقی تنظیم شده، هنگامی صورت می‌گیرد که:

۱- گروهی دارای منافع با سازماندهی منظم، خواهان تغییر باشند.

۲- ضرر اساسی از ترک فعل و بی تفاوتی حاصل شده باشد و راه حل پیشنهاد شده ظاهراً بیشتر عملی باشد تا تئوریک.

۳- عواقب سیاسی قابل پیش بینی در حمایت از چنین اقدامی باشد.

۴- قانونگذار در ارزیابی شخصی خود به چنین عملی تمایل پیدا کند.

۵. تاسیسات تغییر پذیر (مثلاً قواعد و روابط شخصی) در حمایت از این اقدام، قانونی باشند.^(۱۱) باید تذکر داده شود که قانونگذار به طور آشکار تحت یک سلسله فشارهای سیاسی می باشد. بنابراین او، برای مثال، باید عواقب سیاسی مستدرک از یک اقدام خاص را ارزیابی کند. نتیجه بحث اینکه هنگامی که سیستم حقوقی با تغییرات پیچیده اجتماعی و اقتصادی که محصول دسته وسیعی از موارد حقوقی هستند برخورد می کند، مراجع قانونگذاری دارای اهمیت حیاتی می شوند.^(۱۲)

(ج) دادگاهها و تغییرات اجتماعی

در این قسمت نقش دادگاههای عالی و رویه های قضایی در سیستمهای مدون و غیرمدون (کامن لا) مورد بحث قرار می گیرد.

۱- دادگاههای عالی و تغییرات اجتماعی

دلایل عملی کمی وجود دارد که ادعای توانایی تاثیر دادگاههای عالی بر تغییرات اجتماعی را تایید کند. اما در کشورهای دارای سیستم غیر مدون (Common Law) کسی نمی تواند نقش دادگاه عالی را به عنوان یک عامل موثر در تغییر اجتماعی انکار نماید. تصمیمی که توسط دادگاه گرفته می شود ممکن است حمایت حقوقی، اخلاقی و سمبولیک برای یک علت خاص باشد، یا ممکن است منافع تاکتیکی ای به یک پیشنهاد و عرضه نماید. پیروزی در محکمه عالی ممکن است منفعت اساسی ای برای آنانی که در پی پیشبرد یا جلوگیری از یک تغییر اجتماعی هستند داشته باشد.

این نکته دارای اهمیت است که تقاضایی که برای یک تغییر اجتماعی به دادگاه عالی می آید معمولاً تقاضای تغییر در دکترین حقوقی را شکل می دهد. وقتی که یک دکترین حقوقی توسط دادگاه مادون مورد حمله واقع می شود و یا عدم کارایی آن نشان داده می شود و یا آنانی که مخالف چنین تقاضایی هستند واز دادگاه عالی استمداد می طلبند، و مبنای استدلالشان معارض با اصول حاکم مرامی دادگاه باشد، چنین تقاضایی بسیار محتمل است که خیلی موثر در تغییر اجتماعی واقع

11- Dienes C.Thomas, Judges, Legislators, and social change, in LAW AND SOCIAL CHANGE, Edited by Stuart S.Negal, P.35.

12- Ibid, P.38.

شود. به شرط آنکه به طور روشن و واضح در دادگاه مطرح شود و دادگاه نیز به طور کامل از ماهیت مشکل و راه چاره مطلع باشد.^(۱۳)

به منظور نمایش دادن نقش دادگاه‌های عالی در تغییرات اجتماعی کشورهای دارای سیستم «کامن لا»، می‌توان به اقدامات دادگاه عالی ایالات متحده آمریکا در منبع تبعیض نژادی علیه سیاه پوستان، رفع مجازات اعدام (اگرچه بعداً برخی از ایالات آن را مجدداً برقرار کردند)، متحول نمودن قانون مربوط به سقط جنین، و صدور دستور به رئیس جمهور آمریکا (نیکسون) که نتیجتاً به استعفای وی انجامید، اشاره نمود.^(۱۴)

این تاثیرگذاری دادگاه عالی، در تغییرات اجتماعی کشورهای دارای سیستم حقوق مدون (مانند ایران) بسیار کم است، مثلاً در ایران آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور که منتشر شده و در اختیار مردم قرار می‌گیرد تاثیر بسیار نازل در این خصوص دارد تا چه رسد به آرا شعب دیوان عالی کشور که اصولاً منتشر نمی‌شوند.

۲- رویه قضایی و تغییر اجتماعی

از جنگ جهانی اول به بعد شدت تغییرات اجتماعی به طور غیرقابل تصویری زیاد شده است. به همین دلیل برخورد و درگیری با حقوق و قوانین بیش از پیش نیرومند و اضطراری شده است. در سالهای بسیار گذشته در کشورهای با سیستم common law حقوقدانان معروف و قضات مشهور و بزرگ هم عقیده بودند که این نه تنها حق بلکه وظیفه قاضی است که به تغییرات اساسی در طرز تفکر عمومی مردم توجه داشته باشد. نسبتاً این امری قطعی محسوب می‌شد که اگر قضات بزرگ قبول مبارزه با بدنه مقررات و اصول تازه تدوین شده در جهت حل مشکلات جدید اجتماعی نمی‌کردند، «کامن لا» پای بر جای نمی‌ماند.

تصمیماتی که منعکس کننده چنین انقلابات قضایی هستند اندک می‌باشند، لکن دارای جایگاه ویژه‌ای هستند. هریک از تصمیمات مبین یک دوره اجتماعی جدید بوده و مبنای صدها

تصمیم عادی و جاری قرار گرفته اند. به عنوان مثال می توان به دعوی رایلندز علیه فلچر (Rylands V. Fletcher) اشاره کرد. قاضی بلک برن (Blackburn) در این مورد اصول مربوط به مسئولیت مدنی^(۱۵) را که کلاً در جامعه کشاورزی حاکم بوده به قلمرو عملیات صنعتی تسری داد و با این کار قاعده نوینی را بنا گذاشت.^(۱۶)

واضح است که نقش قضات در کشورهای با سیستم حقوق مدون مانند ایران بسیار اندک بوده و اصولاً قضات موظف هستند که براساس قوانین مصوب تصمیم گیری نمایند. بر طبق ماده ۵ قانون آیین دادرسی مدنی ایران قضات مجاز نیستند که ایجاد قواعد کلی نمایند و باید مطابق با قوانین مصوب، تصمیمات خود را اتخاذ نمایند.

د - حقوقدانان و تغییرات اجتماعی

به عنوان یکی از جنبه های تاثیر حقوق در خارج از سیستم حقوقی در جامعه، ما می توانیم به نقش حقوقدانان در تغییرات اجتماعی اشاره کنیم.

گفته شده در بسیاری از جوامع که حقوقدان وجود نداشته است تکامل حقوقی، موجودیت پیدا نکرده است البته باید گفت که تنها در تعداد اندکی از جوامع افرادی بوده اند که حقوق را جهت گذران زندگی مورد استفاده قرار می دادند به دادگاه می رفتند، موکلین خود را راهنمایی می کردند، و متون حقوقی را برای دریافت پول تفسیر می کردند.^(۱۷)

امروزه به نظر می آید نقش حقوقدانان در تغییرات اجتماعی واجد اهمیت باشد. البته حقوقدانان همیشه در اجرای حقوقی تغییرات اجتماعی معاونت داشته اند و به عنوان طراحان پیش نویس قانون، اعضاء پارلمان، اعضاء کمیسیون تجدید نظر، و اعضاء دیگر ارگانهایی که در رابطه با بررسی مجدد مشکلات معظم اجتماعی هستند حضور خود را نشان داده اند.

این حقیقتی است که برخی از حقوقدانان در گذشته و امروزه در تجددگرایی اجتماعی دخالت داشته و دارند. برای مثال در ایالت متحده آمریکا آنان مبادرت به ایجاد سازمانهای غیرانتفاعی

15- The principles of tort liability.

17- Friedman, law and society, p. 20.

نموده و تعدادی ابزارهای تجارت را تغییر داده‌اند. خدمات آنان در توانا نمودن مؤسسات قدیمی برای دادن خدمات به نیازهای جدید به طور مستدام در جهان تجارت ثمره بخش بوده است. با این وجود ممکن است کسی سوال کند که آیا یک کشور با سیستم سرمایه‌داری چنانچه چنین یافته‌هایی را نداشت در خود خفه می‌شد؟ آیا چنین دست آوردهایی یا مشابه آنها توسط افراد دیگر امکان پذیر نبود؟ جواب به این سوالات بسیار مشکل است.

یک نتیجه از این بحث می‌توان گرفت و آن اینکه در خیلی کشورها، من جمله کشورهای با سیستم «کامن لا»، حقوقدانان نقش‌های متعددی ایفا می‌کنند و به طور شگفت‌انگیز در همه صحنه‌ها حاضر هستند.^(۱۸)

۵- تغییرات اجتماعی توسط حقوق در کشورهای با وضعیت عادی

بسیاری از روشنفکران عقیده دارند که تغییرات اجتماعی خیلی پیش نرفته و دارای سرعت لازم نبوده است. آنان احساس می‌کنند که جامعه نمی‌تواند پابرجا باقی بماند مگر آنکه برخی مشکلات اساسی را حل نمایند.^(۱۹)

در میان افرادی که نیاز به تغییرات وسیع را ضروری می‌دانند، برخی فکر می‌کنند که تنها راه تغییر، انقلاب خشونت‌بار است، عده دیگر این حس یا این امید را دارند، یا امیدوارند، که تغییر اجتماعی می‌تواند در داخل سیستم موجود با وضعیت عادی به وجود آید. به عبارت دیگر معتقدند برای تغییرات اجتماعی باید متوسل به قانون گردید.

آیا این امید به نحوی دیالکتیک و پویا می‌باشد و می‌تواند تحقق یابد؟ فریدمن می‌گوید:

«براساس استدلال، این امید نمی‌تواند تحقق یابد. اگر ما تئوری اجتماعی خود را صرفاً تفسیر لفظی نمائیم، ممکن است این احساس را پیدا کنیم که سیستم حقوقی ضرورتاً در موازنه با این تئوری قرار می‌گیرد. این مسأله دقیقاً منعکس‌کننده الگوی خواسته‌های موثر شکل گرفته بر مبنای حقوق در جامعه می‌باشد، لکن قدرت و ثروت به مردم اعطای «رای اضافه» می‌کند و در حقیقت قدرت طلبی از

18- see Frieman, law in a changing society, p. 518, and Fridman, General theory of law and social change, p. 24.

۱۹- این مشکلات برای مثال عبارتند از جرم، آشوب، ویرانی منابع، گرسنگی، نژاد پرستی، ستم و مانند آن

آن مواردی است که به صورت حقوق در می آید. نمی توان سیستم را به نحو چشمگیری متغیر نمود به طوری که ساختار اصلی آن تغییر نیابد، این غیر ممکن است. فقط انقلاب می تواند چنین تغییری را ایجاد کند.^(۲۰)

در جامعه مدرن تغییر تقریباً طبیعی است. بدین صورت که هر زمان که دستگاه قانونگذار مبادرت به وضع قوانین می کند و برخی تغییرات را لحاظ می نماید، و هر دولت جدیدی که سرکار می آید تغییر را در برنامه خود قرار می دهد. حتی در یک جامعه که ساکن است و کاملاً به اصول سنتی گره خورده است فشار خارجی باعث می گردد تغییرات چندی در شکل یا ماهیت آن داده شود.^(۲۱) اما چون طبقه حاکم تمایل دارند که بر حفظ موقعیت خود در جامعه اصرار نمایند، تغییر واقعی در جامعه تحقق نمی پذیرد.

بخش پنجم - حقوق و انقلاب

دو نوع تغییر اجتماعی وجود دارد:

۱- تغییر با طراحی قبلی و براساس برنامه

۲- تغییر طردی و بر مبنای نفی

تغییر طراحی شده به ساختار معماری فرمهای جدید منظم اجتماعی و اعمال متقابل اجتماعی ارجاع داده می شود، در حالی که تغییر طردی به منع و نابود کردن فرمهای موجود در جامعه و آنچه در رابطه با آن است معنا شده است. به طور آشکار این دو نوع تغییر دارای رابطه نزدیک با همدیگر هستند به طوری که بسیار مشکل است که یک تغییر طراحی شده را بدون برخی تغییرات طردی

20- Friedman, law and society, p. 165-166.

۲۱- هنری لوی برول حالت ساکن را مختص جوامع ابتدائی یا به تعبیر دیگری «جوامع بی حادثه» می داند که شرایط جغرافیایی و جمعیتی و همچنین فضای اسرار آمیزی که محیط آنان را تشکیل می دهد موجب شده است که چنین جوامعی نهادهای اجدادی خود را بدون دگرگونی حفظ کنند این شرایط درخصوص شمار فراوانی از اقوام به اصطلاح جدی صدق می کند از دیدگاه این نویسنده جوامع ابتدائی استثناء بارزی نسبت به قاعده سیال بودن دائمی مجموعه گروههای انسانی بشمار می روند ر.ک. هنری لول برول - جامعه شناسی حقوق - ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی - انتشارات دانشگاه تهران - ص ۹۲ و ۹۳

ابتدایی تصور نمود. (۲۲).

انقلاب، نهایت شکل تغییر طردی می باشد. پیروی از نظم حقوقی قدیمی در زمان یک انقلاب خونبار بسیار مشکل است. به عنوان مثال انقلاب اسلامی ایران که بشدت مذهبی و ایدئولوژیک بود، تغییرات عمیق در ساختار اجتماعی جامعه ایجاد نمود. برای رهبران آن حقوق موجود غیر قابل عمل بود و در بسیاری جوانب با رژیم پادشاهی پیوند خورده بود.

می گویند که مرحله «بی قانونی» در مراحل ابتدائی انقلابات عظیم امری مشترک و معمول است. به این صورت که حقوق قدیم مطرود شده و سیستم بازتری به جای آن جایگزین می شود که توسط مردم مقرر و براساس اصول انقلابی هدایت می شود.

در روسیه در ابتدای دوره «جنگ کمونیزم» (۱۹۱۷-۱۹۱۸)، سیستم دادگاه، پستها و مشاغل حقوقی لغو گردید و حقوقی که توسط سزار پایه ریزی شده بود (۲۳)، لغو و باطل اعلام گردید. رژیم جدید یک دادگاه مردمی تاسیس کرد که تصمیمات خود را براساس اصول حقوقی انقلاب اتخاذ می نمود (مگر در مواردی که دستورات دولتی به طور صریح موضوع را در بر می گرفت)، هر شهروند شوروی مجاز بود که این قواعد را اعمال کند.

معدنک این قاعده طبیعی نیست که یک انقلاب حقوق و قوانین موجود را به کلی مطرود نماید. به عنوان مثال در انقلاب اسلامی ایران سیستم دادگاه و حرفه حقوقی محفوظ نگهداشته شد، اما چون انقلاب یک سیستم جدید حقوقی خلق کرد که براساس دستورات عالییه اسلام بود، حکومت جدید «محاکم انقلاب» را به وجود آورد تا وقایع و مشکلات جدید و حاصله از انقلاب را مورد رسیدگی قرار دهد. این محاکم انقلاب بعد از تصویب قانون اساسی در قالب سیستم عمومی قضایی که قبل از انقلاب وجود داشته قرار گرفتند. یعنی تحت اداره مقامی واحد واقع شده و دارای قانون دادرسی تقریباً مشترک بودند. البته انقلابات همیشه موفق نمی کردند که ایجاد دگرگونی در نظم اصول حقوقی حاکم نمایند. به عقیده نویسنده یک انقلاب موفق نیاز به یکی از این دو عنصر مهم دارد:

نیروی فشار عظیم، مانند انقلاب کبیر روسیه و یا تجهیز و بسیج مذهبی و اخلاقی در مردم، مانند انقلاب اسلامی ایران^(۲۴)

بخش ششم - حکومت و استفاده نمودن از حقوق به عنوان اهرم هدایت تغییرات اجتماعی

الف) حکومت و استفاده از حقوق به عنوان ابزار

براساس نظریه توماس هابز^(۲۵) جامعه بدون حاکمیت مطلق سیاسی کسانی که دستورات آنان حقوق را تشکیل می دهد امکان پذیر نیست.^(۲۶)

در یک جامعه باز حقوق (در مفهوم وسیع آن) سوق به این دارد که منفعل باشد تا فعال، و بیشتر در جواب امور دیگر پایه عرصه وجود می گذارد تا اینکه بدو و ابتکاراً وضع شود. در کشورهای استبدادی، قدرتمندان، آنان که حداکثر نفوذ را بر حقوق دارند، برابر یا تقریباً برابر با کسانی که رسماً حکومت را اداره می کنند می باشند. پادشاه فرانسه گفت: «من حکومت هستم» و هیئت نیز می توانست بگوید «من قانون هستم». اگر یک زمامدار و پادشاه مطلق تمام قدرت سیاسی را در دست داشته باشد، می تواند خود بدون دخالت دیگران قانون بسازد.

حتی در یک جامعه دموکراتیک با یک دولت سرمایه دار و کاپیتالیست، مردم ثروتمند دارای نفوذ بیشمار هستند، آنها حکومت را کاملاً می چرخانند و اداره می کنند. در کشورهایی همچون فرانسه یا ایالات متحده آمریکا ثروت قدرت سیاسی عظیمی به وجود می آورد.

در کشورهای سوسیالیستی که اینک تعداد آن رو به کمی می رود حکومت به طور قوی از مرکز

۲۴ - بررسی خصوصیات ویژه انقلاب شکوهمند اسلامی ایران نیاز به مقاله ای جداگانه دارد که خارج از بحث ما می باشد.

25- Thomas Hobbes

۲۶ - رجوع کنید به:

Krygier Martin, Anthropological Approaches, in law and social control, Edited by Eugene Kamenka and Alice Erh-Soon Tay, Edward Arnold, 1980, p. 28

اداره می‌شود، دولت بیشتر یک «بخش رهبر»^(۲۷) می‌باشد. قدرت به طور وسیع پخش نگردیده و ثروت نقش کمتری در مقایسه با جوامع به اصطلاح آنان بورژوازی ایفاد می‌کند. این مطلب اینگونه توجیه شده است که حقوق یک ابزار در دست «طبقه حاکم»^(۲۸) بوده و بنابراین اینکه حکومت کاپیتالیست است یا سوسیالیست، تغییری در مساله نمی‌دهد. تامپسن (Thompson) در کتاب خود^(۲۹) می‌گوید:

«بنابراین حقوق (ما توافق داریم که) ممکن است به مثابه ابزاری جهت میانجیگری و تقویت روابط طبقه موجود به کار رود، و یا چون مسلک یا مذهبی به چنین اقداماتی مشروعیت دهد.^(۳۰) واقعیتی که تامپسن به آن اشاره کرده است در مورد یک جامعه با حکومت سوسیالیستی نیز صادق است.

ژوزه آنتینیو ویراکالو^(۳۱) در مقاله خود به نام «سیستم حقوقی و سوسیالیسم» می‌گوید: «یک احساس طبقاتی نشأت گرفته از درگیری و تقلای روزانه مردم، رنج و ناراحتی کارگران صنعتی و کشاورزی و تردید و شک ساکنان کوچه‌های کثیف در سراسر کشور شیلی شکل و اشاعه یافت. این حس جدید طبقاتی در جستجوی راهی برای پایان دادن یا تعویض نمودن سیستم حقوقی ای که این رنجها و شک و تردیدهای اساسی را انعکاس دهد بود. حقوق می‌بایست مسیرش تغییر داده می‌شد. چراکه منافع کسانی به غیر از منافع طبقه کارگر را حمایت می‌کرد.»^(۳۲) همچنین او تاکید می‌کند که ما نیاز به ابزارهای حقوقی داریم که به دولت اجازه دهد تا مراکز اعصاب اقتصادی را به منظور اقدام به تمرکز سرمایه و اساسی که برای ساختن سوسیالیسم در شرایط توسعه نیافتگی که خصیصه کشورهای آمریکای لاتین است ضروری به نظر می‌آید کنترل

27- The leading sector

28- The ruling class

29- whings ans Hunter: The origin of the Black Act.

۳۰ - ببینید:

Capitalism and the Rule of law, in Political Economy of Law. Edited by Snyder. 1987, p. 66.

31- Jose Antonio Viera-Callo

32- Jose Antonio viera-callo, the legal system and socialism, in POLITICAL ECONOMY OF LAW, P. 757.

نماید. (۳۳)

ب) مشروعیت دادن به قدرت

همان طور که اشاره شد دولتهای کاپیتالیستی و سوسیالیستی حقوق را به عنوان ابزاری برای تغییر اجتماعی مورد استفاده قرار می دهند. همچنین ذکر گردید که حقوق با این توصیف وسیله ای در دست طبقه حاکم می باشد.

تامپسن در رابطه با مشروعیت دادن به قدرت طبقاتی و استفاده از حقوق به عنوان ابزار می گوید: «... اگر ما بگوییم که حقوق، میانجیگری مابین روابط طبقات موجود می کند، این مانند آن است که بگوییم حقوق چیزی بیشتر از روابطی که به این لغات ترجمه شده است نمی باشد که بر چهره حقیقت ماسک زده و آن را مرزور کرده است. این مطلب ممکن است تقریباً در غالب اوقات، حقیقت باشد، اما نه تمام حقیقت» (۳۴)

او ادامه می دهد:

«... این میانجیگری که در داخل اشکال حقوقی صورت می پذیرد چیزی متفاوت از اعمال زور است و فاقد سلطه گری می باشد. این اشکال و ماهیات حقوقی دارای تشخص متفاوتی هستند که ممکن است در برهه ای قدرت را منع و بی قدرتان را حمایت کند.» (۳۵)

در این رابطه ویراکالو می گوید: «برخی دولت آئنده را متهم به استفاده از کلمه حقوق علیه روح آن نموده اند. اما روح حقوق چیست؟ و چه کسی آنرا تعیین می کند؟

... در شیلی روح حاضر حقوق، شامل انتخاب تاریخی به عمل آمده از سوی مردم با برگزیدن دولت است. میل و اراده تغییر، مرزهای مابین دسته ها را از بین می برد. به همین دلیل ما اکنون قادر هستیم که حقوق را جهت ایجاد تغییر در حالی که با روح آن وفق دارد به کار ببریم، برای اینکه روح حقوق خود نیز دستخوش تغییر شده است.» (۳۶)

33- Ibid

34- Thompson, Capitalism and Rule of law, in PEL., p. 66.

35- Ibid. p. 67.

بنظر می‌رسد که این دو استدلال دارای ضعف می‌باشند. اولاً: در یک حکومت واقعاً دموکراتیک اگر مردم دولتی را انتخاب می‌کنند این مفهومش اجازه دادن به دولت در انجام هرچه که اراده نماید نمی‌باشد (تنها به این دلیل که دولت تصور می‌کند اقدام او به نفع مردم است). قدرت اعطاء شده توسط مردم به دولت دارای محدودیت می‌باشد. بعلاوه حقوق را نمی‌توان فقط ابزاری در دست دولت دانست بلکه همان طوری که ایجاد حق می‌کند ایجاد وظیفه نیز می‌نماید. حقوق باید حکومت را کنترل نماید و دستگاه اداری و سیاستمداران را در یک مرز معقول نگهدارد.

ثانیاً: مردم معتقدند که وظایف حقوق بیش از آن است که توسط تامپسن توصیف شد. مردم می‌خواهند رهبران آنان با مشکلات درگیر و آن را حل نمایند. آنان می‌خواهند دولتشان در راه نفع عمومی کار کند. بنابراین زمان اینکه حقوق را به عنوان میانجی و واسطه به کار ببریم (تا بدین وسیله مشروعیت به روابط طبقه موجود داده شود) گذشته است.

نیاز به گفتن نیست که اگر دولت حقوق را به عنوان وسیله و ابزاری به کار ببرد تا نفع عمومی را فراهم و تغییرات لازم اجتماعی را ایجاد کند، اقدام آن سودمند است. در واقع تنها راهی که دولت می‌تواند عمل خود را مشروعیت دهد همین راه است. اما باید توجه داشت که تست و محک «نفع عمومی» باید در نتیجه عمل باشد. به عبارت دیگر این مساله امری عینی است نه ذهنی، لذا صرف اینکه قصد دولت اقدام در جهت نفع عمومی مردم بوده کفایت نمی‌کند.

ح - تغییرات اجتماعی جهت دار

استفاده از حقوق به عنوان وسیله ای برای جهت دادن به تغییرات اجتماعی در همه جوامع حاضر اعم از توسعه نیافته یا صنعتی، دموکراتیک یا استبدادی شایع است.

رهبران پیرو مکتب مارکسیسم عقیده دارند که تغییرات اجتماعی می‌توانند در داخل منابع مدیریت و اقتصادی کنترل شوند، این مساله با درک جریانات مربوطه می‌تواند و باید جهت و هدایت فراهم کند، و حقوق در این رابطه ابزار اولیه اجرای آن است. (۴۷)

نتایج بحث

نتایج بحث این است که:

۱- حقوق می تواند تغییر اجتماعی ایجاد کند. فی الواقع برخی تغییرات حقوقی موجب تغییرات اجتماعی می گردند، و پاره ای از تغییرات اجتماعی زاینده تغییرات حقوقی هستند.

۲- قوانین مصوب و تصمیمات دادگاه بویژه در کشورهای دارای سیستم «کامن لا» نقش حیاتی در تغییرات اجتماعی بازی می کنند.

قابل ذکر است که بین دو فاکتور قضائی و قانونی، در مقام جوابگویی به تغییر شرایط، تصمیمات دادگاه نقش فعالتری دارند. دلیل آن نیز در این نهفته است که ظاهراً قانونگذار و تمایل در وضع قوانین در حوزه ها و قلمروهای جدید را ندارد، بلکه سیاست صبر و مدارا را پیشه می کند که ناشی از محافظه کاری سیاسی و سازمانی آن می باشد.^(۴۸)

البته همان طور که توضیح داده شد این مساله فقط در رابطه با کشورهای دارای سیستم «کامن لا» صادق است.

۳- نقش حقوقدان در تغییرات اجتماعی نیز چشمگیر است.

۴- دو گونه تغییر اجتماعی وجود دارد: تغییر اجتماعی طراحی شده و تغییر اجتماعی طردی. یک انقلاب که عبارت از تغییر اجتماعی بزرگ در جامعه می باشد نقطه اوج تغییر اجتماعی طردی است. مع هذا در طبیعت انقلاب نیست که حتماً حقوق موجود را به طور کامل طرد و نفی کند.

همچنین گفته شده که یک انقلاب موفق جهت ایجاد تغییرات اساسی در سیستم حقوقی نیاز به

یکی از این دو عنصر دارد: نیرو و فشار عظیم، و یا انگیزش قوی اخلاقی و مذهبی در میان مردم.

۵- حقوق ابرازی است در دست طبقه حاکم در این خصوص تفاوتی مابین حکومتهای سوسیالیست و سرمایه داری نمی باشد. البته در یک حکومت واقعاً دمکراتیک حقوق نه تنها ایجاد حق برای دولت می کند بلکه بر عهده آن وظایفی نیز قرار می دهد. آنچه در غرب به عنوان حکومت دموکراتیک سرمایه داری تلقی می شود در واقع فاقد ویژگی دمکراتیک به مفهوم واقعی آن است بلکه ثروت در

اینگونه حکومت ایجاد قدرت کرده و قانون را ابزاری در جهت حمایت از منافع مرفهین تبدیل می‌کند.

مارکس در این زمینه می‌گوید:

«این حقوق اساسی نیست که انسان را خلق کرد بلکه این انسان است که حقوق اساسی را به وجود آورد آدمی زندگی برای قانون نمی‌کند بلکه این قانون است که برای اوست، قانون بیانیه بشری است. این در حالی است که در دیگر اشکال حکومت، انسان یک مانیفست حقوقی است. همین نکته است که تمایز اساسی و بنیانی در دموکراسی در کشورهای سرمایه‌داری و آنچه سوسیالیسم به آن باور دارد ایجاد می‌کند.»^(۳۹)

لکن در خلال بحث ما دریافتیم که چگونه در حکومت‌های سوسیالیستی حقوق مجدداً تبدیل به ابزاری در دست دولت جهت تحقق خواسته‌ها و اهداف آنها می‌گردد.

حقوق مفهومی عمیقتر و وسیعتر از یک ابزار در دست طبقه حاکم اعم از سرمایه دار یا کارگر را دارد. بلکه باید خواسته‌ها و امیال مردم یک جامعه را متحقق نموده و روابط مردم با دولت و با یکدیگر را با ایجاد حقوق و تکالیف متقابل تعیین و تبیین نماید.

کلام را با ذکر چند جمله از سخنان امام علی، مولای متقیان، بعنوان یک زمامدار و قانونگذار واقعی درباره حقوق متقابل حکومت و مردم پایان می‌بریم:

«خداوند با سپردن زمام حکومت بدست من مرا حقوقی اعطاء کرده است که می‌توانم بر شما اعمال نمایم؛ لکن شما بعنوان مردم و اعضای جامعه نیز حقوقی بر من دارید. اینکه «حق» چیست باید گفت در مقام توصیف از هر شیئی ای وسیعتر و گسترده تر است اما در مقام عمل و انصاف از مضیق ترین مسائل است. آنچه مسلم است هیچ کس بر دیگری حقی ندارد مگر اینکه طرف دیگر نیز بر او دارای حقی باشد

بزرگترین حقیها که خداوند سبحان مقرر داشته است حق حکومت بر مردم و حق جامعه بر حکومت است این دستور فریضه و تکلیفی بر هر دو آنها می‌باشد. این حقوق را سبب نظم و آرامش در

39- Marx Carl and Engels Frederick, the State and Law, in LAW AND SOCIETY, Edited by campbell C.M. and Wiles paul, Martin Robertson, 1979, p.33.

رابطه دوستانه و مایه ارجمندی دینشان قرار داده است. لذا حال مردم یک جامعه به نیکی نمی‌گراید مگر با وضع قوانینی متناسب توسط حکومت، و امور حکومت به صلاح سوق نمی‌یابد مگر اینکه مردم این قوانین را رعایت نمایند و در این امر استقامت بورزند. در این صورت است که عدالت و راستی در یک جامعه رخ نشان می‌دهد و ارزش پیدا می‌کند. چنانچه مردم قوانین را رعایت ننمایند یا اینکه حکومت آنرا را ابزاری برای ستم و جور خود قرار دهد علائم ستمکاری و تبهکاری در جامعه آشکار می‌گردد و سنتهای نیکو کنار گذاشته می‌شود» (۴۰)





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی